

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سوم، شماره پنجم، پاییز و زمستان ۹۱، صفحات ۱۲۳-۱۴۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۴/۳۰

شمس‌الدین گیلانی معلم شاه اسماعیل صفوی واقعیت یا افسانه

علی سالاری شادی^۱

چکیده

تاریخ صفویان همچنان دارای ابهام و نکات تاریک فراوان است و منابع صفوی با رویکردی رسمی و به تبعیت از سیاست صفویان در موارد زیادی از ارائه اطلاعات لازم خودداری می‌ورزند. در این میان شش سال اختفا و یا حضور اسماعیل صفوی در گیلان از نکات بسیار تاریک اوایل عصر صفوی است. منابع صفوی این مقطع را به ابهام و با کلی‌گویی بازگو کرده‌اند که مواردی از آن را با مسائل ماورایی مرتبط ساخته‌اند. یکی از موضوعات مبهم و ناشناخته این دوره، تعلیم و تربیت اسماعیل با تأکید بر طرح شمس‌الدین گیلانی به عنوان معلم او است که به نظر می‌رسد از موضوعات مبهم است. مسأله این است که منابع متقدم صفوی در خصوص تعلیم و تربیت شاه اسماعیل در این مقطع مطلبی ندارند، اما یک منبع در یک و دو سطر از دانش آموختن اسماعیل در محضر معلمی به نام شمس‌الدین گیلانی یاد کرده است که همان مبنای گزارش اغراق آمیز مورخان متأخر و محققان معاصر قرار گرفته است. این مقاله در صدد است تا به اتکاء به منابع متعدد صحت و سقم این موضوع را به بحث گذارد.

کلید واژه‌ها: صفویان، شمس‌الدین گیلانی، صدر، شاه اسماعیل، شمس‌الدین لاهیجی.

مقدمه

تحقیقات مربوط به تاریخ صفویان هنوز مراحل مقدماتی خود را می‌گذرانند و نکات مبهم و تاریک فراوانی دارد. مطالعات این حوزه بیشتر نوعی تکرار مکررات منابع یکسویه تاریخ صفویان است که فاقد منابع معارض جدی هستند. از طرفی دیگر مطالعات صفوی در عصر جدید بیشتر تحت تأثیر تحقیقات مستشرقین قرار دارد که با بینش و رویکرد خاص خود، به صورت کلیشه‌ای مواردی را بر جسته و نکاتی را نادیده می‌انگارند. این تحقیقات مبنا را بر درستی اکثریت مطالب منابع صفوی گذاشته‌اند و یا به عبارت بهتر، اساس را بر آن دسته از منابع و یا مطالب قرار داده‌اند تا جوابگوی تحلیل‌ها و فرضیات آن‌ها باشد و بعضاً با اجتهادهای خود اضافات و دخل تصرفاتی در آن کرده‌اند. در این میان تشکیل سلسله صفوی و بخصوص عصر اسماعیل دارای ابهام و خلاهای اساسی است که شاید مقصر هم منابع صفویان هستند که اطلاعاتی قطره‌ای و منقطع و پر از ابهام به دست می‌دهند. از جمله موارد مبهم و ناشناخته در تاریخ صفویان، اختفا و یا سکونت حدود شش ساله اسماعیل در گیلان (لاهیجان) است. در باره این مقطع، اطلاعات منابع صفوی در حدود چند سطر است که آن هم بیشتر تحت تأثیر ادعاهای ماورایی و یا نکاتی از رفتارها و بازی‌های کودکانه اسماعیل قرار دارد. لذا از این ایام تقریباً اطلاعات درخوری در اختیار نیست و آن اندک گزارش‌ها نیز مبهم و نارسا هستند و قادر نیستند تا مناسبات منطقی و همچنین چگونگی کسب قدرت را با توجه به اوضاع عصر نشان دهند. در این میان مناسبات و روابط اسماعیل و حامیان و محافظان او (سران اهل اختصاص یا همان سران قزلباش) با دستگاه حاکم لاهیجان و همچنین مناسبات آن‌ها با خارج از منطقه گیلان در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. منابع صفوی طوری مطالب را در این باره بیان می‌نمایند که گویی در گیلان آن عصر سه چهار نفری چون کارکیا میرزا علی و برادرانش و یا نجم رشتی و شمس‌الدین گیلانی حضور داشته‌اند. حال در این شش سال تعلیم و تربیت اسماعیل و یا به بیان کلی «وقایع گذرانی» او از ابهام فراوان برخوردار است. منابع متقدم صفوی در باره موضوع تعلیم و تربیت و یا سوادآموزی او خاموش و ساکتند. تنها یک منبع در یک و دو سطر از دانش آموختن اسماعیل تحت نظر معلمی موسوم به شمس‌الدین گیلانی یاد کرده که همان با ایما و اشاره

توسط پاره‌ای از منابع متأخر بخصوص در حین یاد از واگذاری منصب صدر به شمس‌الدین گیلانی تکرار شده است. اما همین اشاره و ایماها مبنای قطعی تحلیل تحقیقات جدید گردید و حتی در مواردی هم خلط شده است. لذا این مقاله در صدد است تا صحت و سقم این مسأله را به بحث گذارد.

۱- شمس‌الدین گیلانی (صدر)

الف) منابع متقدم

در ابتدا باید خاطر نشان کرد که اسماعیل صفوی نه با تصمیم و اختیار خود به گیلان رفت و نه کسی او را به منطقه دعوت کرده بود. این سران اهل اختصاص مانند حسین بیگ لله، خادم بیگ خلیفه، رستم بیگ قرامانلو، بیرام بیگ قرامانلو، الیاس بیگ ایغور اوغلی و ... بودند که ظاهراً با عجله برای فرار از دست سپاهیان آق قوینلو به دلیل همجواری گیلان با اردبیل، خود را به آن خطه رساندند. با این وصف متولی و قیم و راهنمای اسماعیل همین افراد بودند. حال سؤال این است که آیا این افراد در آن شرایط به فکر تعلیم و تربیت اسماعیل بودند؟ به عبارت دیگر مسأله ذهنی و استراتژی این افراد در آن ایام چه بود؟ این افراد چه اعتقادات و تفکرات فرهنگی و مذهبی داشتند؟ اعتقادات و تفکرات آن‌ها هرچه باشد، نمی‌توانست با اعتقادات موجود در گیلان و از جمله لاهیجان یکسان و هماهنگ باشد؛ چرا که این افراد از ساکنان آناتولی بودند که اعتقادات آن‌ها نه تنها شباهتی با محیط عقیدتی گیلان نداشت بلکه بسیار متفاوت نیز بود. اگر قرار بود اسماعیل به حکم موقعیت خانوادگی و همچنین پیوند پیشین با آن‌ها، برای ترقیشان نردبانی باشد، شاید به تعلیم و تربیتی غیر از آنچه خود داشتند و یا به آن می‌اندیشیدند، لزومی نمی‌رفت. برای آن‌ها خوشایند نبود تا اسماعیل چنان آموزشی ببیند که با آن‌ها دچار اختلاف عقیدتی و فکری شود و ثانیاً از زیر نفوذ روحی آن‌ها خارج گردد و در نهایت به افزایش معلومات اسماعیل لزومی نبود. به هر حال سران قزلباش، که اسماعیل کم سن سال را در اختیار داشتند، بعید بود که اجازه دهند او مسیری متفاوت از آن‌ها را طی نماید و یا به عبارت دیگر آن‌ها به هیچ وجه او را به مربی و یا معلمی دیگر نمی‌سپردند که او را از چنگ آن‌ها درآورد.

با این مقدمه به جستجو در منابع تاریخ صفوی خواهیم پرداخت تا کم و کیف این موضوع روشن گردد که آیا اسماعیل در لاهیجان تحت نظر معلمی به نام شمس‌الدین گیلانی به تحصیلاتی پرداخته است؟ مبنای تحقیق بیشتر بر منابع متقدم و میانی صفوی استوار است.

در اولین اثر تاریخ صفویان یعنی فتوحات شاهی (تألیف ۹۲۷) از صدرالدین ابراهیم امینی هروی (مقتول ۹۴۱) در خصوص حضور شش ساله اسماعیل در لاهیجان بیشتر به مواردی تعارف گونه در باره کسب اجازه اسماعیل از کارکیا میرزا علی حاکم لاهیجان مبنی بر خروج از گیلان آمده است (امینی هروی، ۱۳۸۳: ج ۴، ۷۹، ۸۳). امینی در موضع دیگر در خصوص حضور اسماعیل در لاهیجان می‌نویسد: «آن حضرت با اتباع قریب مدت شش سال در مرافقت آن پادشاه بی‌مثال به خوبتر حالی احوال می‌گذراند» (همان: ج ۴، ۶۹). او متذکر نمونه و یا مثال‌هایی از این حال خوب نشده است. اما او در باره نجم رشتی (زرگر رشتی) می‌نویسد: «مولدش خطه گیلان است و حالا در درگاه عالم پناه مسندنشین است و وکالت نشان» (همان: ۲۶۴). در موضع دیگر می‌نویسد: «امیر نجم زرگر آن ملازم قدیم و غلام دیرینه» (همان: ج ۴، ۲۹۹، ۳۱۰). با این حال در این اثر به تعلیم و تربیت و یا آموزش‌های احتمالی اسماعیل هیچ اشاره‌ای نیست و همچنین از فردی به نام شمس‌الدین گیلانی نامی نبرده است و در این باره به جز آنچه که آمد تقریباً مطلب درخوری وجود ندارد. همین مؤلف به معلم و یا شخصی به نام شمس‌الدین گیلانی هیچ اشاره‌ای نکرده است.

خواند میر، مؤلف حبیب‌السیر در موضعی در حین تقسیم مناصب در سال (۹۰۷ ه‍.ق) می‌نویسد: «قاضی شمس‌الدین جیلانی پای بر مسند صدارت نهاد و موقوفات ممالک را به حیطة ضبط درآورده و ابواب دین پروری گشاد» (همان: ج ۴، ۴۶۸). خواندمیر در جای دیگر با بیان ورود اسماعیل به کاشان (سال ۹۰۹ ه‍.ق) از واگذاری منصب صدارت به قاضی محمد کاشی، که به صفت علم و دانش موصوف بود، یاد کرده است (همان: ج ۴، ۴۷۴). اما دیگر ذکری از شمس‌الدین جیلانی صدر منصوبی دو سال پیش نیست. خواندمیر در ادامه از غروب طالع بخت قاضی محمد کاشی و درگیری او با امیر نجم یاد می‌کند که به حکم اسماعیل به قتل رسید (همان: ج ۴، ۴۹۹-۵۰۰) و منصب صدر نیز به سید شریف‌الدین

واگذار شد (همان: ج ۴، ۵۳۳-۵۳۴). اما همچنان دیگر یادی از شمس‌الدین گیلانی در میان نیست. در مجموع خواند میر به کم و کیف و یا نکاتی در خور از زندگانی و احوال اسماعیل در خطه گیلان و بخصوص آنچه که به تعلیم و تربیت او اشاره‌ای مربوط باشد، ندارد. در آن مقطع از شمس‌الدین گیلانی یادی نمی‌کند تا چه رسد که وی را معلم اسماعیل بر شمارد (خواندمیر، ۱۳۶۲: ج ۴، ۴۴۰-۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۸).

صحت و سقم سخن در باره امور اداری صفویان بخصوص در ابتدای کار آن‌ها نیست بلکه هدف ردیابی نشان و یا نشانه‌هایی از شمس‌الدین گیلانی در نخستین متون صفویان است که از چند جهت خود موجب خلط و آشفتگی شده است. به این ترتیب گزارش‌های منابع متقدم صفوی در باره شمس‌الدین سخت اندک و حتی در باره صدرات وی مبهم و ناکافی است. گذشته از این دو اثر متقدم، یعنی فتوحات شاهی امینی و حبیب‌السیر، باید از منبع نسبتاً متقدمی، که مؤلف آن در رکاب اسماعیل بوده است، یعنی یحیی بن عبداللطیف قزوینی مؤلف لب التواریخ (تألیف سال ۹۴۸) یاد کرد. یحیی قزوینی با اشاره به قدمت خدمت شمس‌الدین از منصب صدارت او در ابتدای تشکیل حکومت صفوی خبر می‌دهد (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۴) و در موضعی دیگر می‌نویسد: «قاضی محمد کاشی با او در منصب صدارت شریک شد» (همان: ۳۹۷). در ادامه در جای دگر می‌نویسد که: «منصب صدارت بلامشارکت به سید شریف شیرازی واگذار گردید» (همان: ۴۰۷). دیگر از شمس‌الدین مطلبی ندارد.

امیر محمود نیز یک‌بار از منصب صدرات و امور شرعیه قاضی شمس‌الدین گیلانی یاد می‌نماید (امیر محمود خواند میر، ۱۳۷۰: ۴۶) که ظاهراً همان تکرار مطلب پدرشان یعنی خواند میر است که در بالا بدان اشاره شد.

مؤلف دیگر، بوداق منشی نویسنده جواهر الاخبار است. اثر او شاید یکی از بهترین منابع دوره صفوی محسوب می‌شود، با وجود آنکه به مواردی از زندگانی و دنیای کودکی اسماعیل در لاهیجان اشاره دارد (بوداق منشی، ۱۳۷۸: ۱۱۱) اما از تعلیم و تربیت او و این که معلمی به نام شمس‌الدین گیلانی داشته، ذکر نکرده است. او همچنین به شمس‌الدین در موارد

دیگر اشاره‌ای ندارد. از منابع دیگر تاریخ ایلچی نظام شاه است که او نیز تنها به مسند صدرات او اشاره دارد و می‌نویسد: «مسند صدرات به وجود فضایل پناه مولانا شمس‌الدین گیلانی که به قدمت خدمت موصوف بود، تعلق گرفت» (خور شاه حسینی، ۱۳۷۹: ۱۳) و همان از مشارکت او با قاضی محمد کاشی با او در امر صدرات یاد کرده است (همان: ۲۴). ظاهراً مطالب او همان تکرار نوشته یحیی قزوینی است.

قاضی احمد قمی نویسنده خلاصه التواریخ، که اثر او یکی از منابع تفصیلی تاریخ صفویان تا اوایل عصر عباس اول است، نیز به این موضوع اشاره‌ای ندارد. احمد قمی با اشاره به حضور شش سال و اند اسماعیل در خطه لاهیجان از تعلیم و تربیت و یا آموزش او خبری نمی‌دهد و تنها با این عبارات قضیه را حل و فصل کرده است. او در باره اسماعیل می‌نویسد: «نواب صاحبقران در آن صغر سن همگی تیر و کمان در دست و به صید مرغ و جانور مشغول بودند و لحظه‌ای نمی‌آرمیدند و خوارق عادت بسیاری از آن منظور نظر پروردگار ظاهر شد» (قمی، ۱۳۵۹: ج ۱، ۴۷). مطالب قمی با نوشته بوداق منشی شباهت زیادی دارد. قمی در موضعی می‌نویسد: «قاضی محمد با قاضی شمس‌الدین در امر صدرات شریک شد (همان: ج ۱، ۸۴). او نیز بسان تعدادی از منابع پیشین از قتل محمد کاشی و تفویض صدرات بلا مشارکت به سید شریف خبر می‌دهد، بدون آنکه از شمس‌الدین یادی نماید. جالب است که این مؤلف حتی پسوند گیلانی و یا لاهیجی را برای او نمی‌آورد.

گذشته از کتب تاریخی مذکور، علی لاهیجی نویسنده کتاب تاریخ خانی، که یک تاریخ محلی گیلان است، با عبارات کلی در باره تعلیم و تربیت اسماعیل (بدون یادی از شمس‌الدین گیلانی) می‌نویسد: «-کار کیا میرزا علی- لوح صافی ضمیر ایشان را به نقوش تعلیم علم و آداب فرض و سنت که شمیمه ذاتی آن دودمان بود زینت داد و به وظایف حسنه، حقوق پدری را مرعی داشت» (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۰۳). بدین‌سان در یک کتاب تاریخ محلی نیز از این معلم اسمی برده نشده است که خود می‌تواند قرینه‌ای بس با اهمیت باشد.

حال با توجه به مطالب فشرده فوق، که از اهم منابع متقدم و اصلی صفوی چون فتوحات شاهی امینی، حبیب‌السیر خواندمیر، لب التواریخ قزوینی آورده شد، به این نکته که

شمس‌الدین گیلانی معلم اسماعیل بوده، هیچ اشاره‌ای نشده است. گذشته از آن‌ها، مورخان بعدی چون امیر محمود خواندمیر، بوداق منشی، خورشاه حسینی و قاضی احمد قمی و حتی تاریخ خانی نیز از این معلم اسماعیل یاد نکرده‌اند. همین منابع علی‌رغم تک اشاراتی که به صدارت او کرده‌اند، اما از عزل و یا سرنوشت نهایی او خبری به دست نداده‌اند و او را به بوته فراموشی سپرده‌اند.

ب) جهانگشای خاقان و پیروان او

اولین منبعی که به طرح معلم اسماعیل بودن شمس‌الدین پرداخت کتاب نسبتاً داستانی و اغراق‌آمیز جهانگشای خاقان مجهول المؤلف است که لحن و بیان قصه‌گونه‌ای در تجلیل از چهره و شخصیت اسماعیل دارد. رویکرد این کتاب شاید بی‌نیاز از توضیح باشد. این نوشته در فاصله سال‌های (۹۴۸-۹۵۵ ه. ق) تألیف یافته است. مؤلف جهانگشای خاقان می‌نویسد: «میرزا علی حاکم لاهیجان در ایام اختفای اسماعیل در گیلان مولانا شمس‌الدین لاهیجی را که از فضایل آن دیار بود به تعلیم تلاوت قرآن مجید مقرر داشت و آن حضرت از روی رغبت نزد مولانای مذکور درس قرآن و کتب فارسی و عربی می‌خواند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۶۴-۶۵). همان در حین تقسیم مناصب در ابتدای حاکمیت صفویان می‌نویسد: «همان صدارت به قاضی شمس‌الدین گیلانی، که معلم آن حضرت بود، مرحمت شد» (همان: ۱۵۳). در موضعی دیگر در حین حضور سفر در اصفهان از حضور شمس‌الدین به همراه دیگران یاد می‌نماید (همان: ۲۲۵). بدین ترتیب برای اولین بار در این کتاب از معلم اسماعیل در لاهیجان یاد شده است. این کتاب حدوداً پنجاه سال پس از خروج اسماعیل از گیلان نوشته شده است و از طرفی دیگر، صبغه قصه‌گونه آن طوری است که نمی‌تواند در قبال منابع مذکور قرینه‌ای باشد. اما در همین نوشته اشکالی به چشم می‌خورد که شاید چندان اهمیتی نداشته باشد، اما به هرحال نشان از بی‌دقتی مؤلف دارد و آن بعدها عده‌ای را به اشتباه انداخت. او در موضع نخستین این فرد را به نام «شمس‌الدین لاهیجی» (ص ۶۴) و در موضعی دیگر او را «شمس‌الدین گیلانی» نامیده است (همان: ۱۵۳). همان‌گونه که خواهد آمد، تمام منابع بعدی صفوی، که از این اثر استفاده کرده‌اند، همین مطلب او را کم و بیش نقل نموده‌اند. در حالی که مؤلف جهانگشای خاقان نیز به عزل و یا سرانجام کار و

احوال او اشاره‌ای نمی‌نماید. او به صدارت مشارکتی او با محمد کاشی، نیز اشاره‌ای ندارد. هر چند به قتل قاضی محمد کاشی به دستور اسماعیل پرداخته است.

روملو نیز به تبعیت از مؤلف جهانگشا در موضعی می‌نویسد: «پادشاه والاجاه نزد شمس‌الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید می‌فرمود» (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۹۱۰). ظاهراً روملو موضوع را چندان جدی تلقی نکرده است و به مواد درسی دیگری که مؤلف جهانگشا به نقل آن پرداخته بود، اشاره نمی‌کند. از آن گذشته، همین روملو به تبعیت از مؤلف جهانگشا در این موضع او را «مولانا شمس‌الدین لاهیجی» و در ادامه بسان همان مؤلف در بیان منصب صدارت او را «شمس‌الدین گیلانی» نوشته است (همان: ج ۲، ۹۶۸)، که نشان از آن دارد که روملو تا چه حد تحت تأثیر کتاب جهانگشای خاقان قرار دارد. اما همین روملو در ذیل حوادث سال ۹۰۹ از واگذاری منصب صدارت به قاضی محمد کاشی بدون اشاره به شمس‌الدین یاد می‌کند (همان: ج ۲، ۱۰۰۰).

مورخ دیگر غفاری قزوینی است که از منصب صدارت شمس‌الدین یاد می‌نماید. او هم همان جمله جهانگشای خاقان را تکرار می‌کند و می‌نویسد: «صدارت را به قاضی شمس‌الدین گیلانی که معلم آن حضرت بود» تفویض داشتند (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۶۶). او نیز چون سایر منابع از صدارت مشارکتی او با قاضی محمد کاشی یاد می‌کند (همان: ۲۶۸) و دیگر از او خبری نمی‌دهد و با اشاره به قتل محمد کاشی و نصب صدر جدید میر سید شریف این موضوع خاتمه می‌یابد (همان: ۲۷۲). عبدی بیگ شیرازی نیز می‌نویسد: «شمس‌الدین گیلانی که در گیلان معلم نواب خاقانی بود، به صدارت منصوب شد» (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۹-۴۰). این نوشته هم بیشتر تکرار نوشته غفاری قزوینی است. جناب‌دی نیز در تقسیم مناصب از تصدی امور شریعت و صدارت شمس‌الدین گیلانی، که معلم آن حضرت بود، یاد می‌نماید (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۱۵۵) و همچنین از مشارکت او با قاضی محمد در صدارت خبر می‌دهد (همان: ۱۷۲).

اسکندر بیگ منشی نیز بسان منابع فوق، همان را تکرار می‌کند. او بیشتر مطالب خود را از جهانگشای خاقان و یا احسن التواریخ حسن روملو اخذ و اقتباس کرده است و از جمله در

این باره همان جمله روملو را نقل می‌کند. اسکندر بیگ می‌نویسد: «تزد مولانا شمس‌الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید فرمود» (اسکندر بیگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۲۶).

به هر حال پاره از این منابع منبع مستقل نیستند؛ یعنی نویسنده با تحقیق خود به این نتیجه نرسیده است. مثلاً اسکندر بیگ همین مطلب را از احسن التواریخ روملو رونویسی کرده و روملو نیز همین مطلب خود را از جهانگشای خاقان اخذ نموده است.

۲- بررسی و تحلیل موضوع

هر دو دسته منابع فوق، چه آن‌هایی که به معلم، اسماعیل اشاره‌ای ندارند و دسته‌ای که شمس‌الدین گیلانی را معلم او شمرده‌اند، در مجموع اکثراً اتفاق نظر دارند که او در سال ۹۰۷ به صدارت منصوب و در سال ۹۰۹ قاضی محمد کاشی با او در امر صدارت شریک شد. اما پس از آن هیچ یادی از او نمی‌کنند و خبری از او به دست نمی‌دهند.

حال با بررسی مطالب پیشین این نتیجه حاصل می‌گردد که اصل این ادعا از نویسنده جهانگشای خاقان به سایر منابع راه یافته است؛ چرا که تمام منابع متقدم قبل از جهانگشای خاقان و منابع مستقل و یا منابع معاصر که به آن‌ها در صفحات پیش (نک بخش: منابع متقدم همین مقاله) اشاره رفت، از این موضوع یاد نکرده‌اند و طرح این مطلب از وی شروع است و با توجه به صبغه داستانی آن کتاب، به احتمال قریب به یقین از جعلیات اوست. همان‌گونه که خواهد آمد او با استفاده از زمینه‌ای دست به این خلط جعل گونه زده است.

گذشته از مطالب پیشین و با استناد به منابع متقدم و دیگر منابع (که ذکر آن‌ها رفت) ادعای جهانگشای خاقان با قراین دیگر سازگار نیست. این که شمس‌الدین گیلانی معلم شاه اسماعیل باشد صحت ندارد و ساخته و پرداخته مؤلف جهانگشای خاقان است. از فحوای این کتاب بر می‌آید که مؤلف به اسماعیل علاقه خاصی دارد و به صحت گفتار خود در قبال او متعهد نیست و برای نشان دادن وجهه مذهبی اسماعیل، او را بسان مرسوم و معمول در چهارچوب نهاد آموزشی سنتی اسلامی قرار داده است. اما این نوشته مؤلف جهانگشا با خرسندی تمام در منابع متأخر صفوی با بخت اقبال فراوان مواجه شد و برای نشان دادن چهره متشرع از اسماعیل، که به آن نیاز بود، تکرار شد. به گونه‌ای که محققان جدید نیز با

قطعیت آن را پذیرفتند و به شکل کلیشه‌ای جهت تحلیل‌ها و ارزیابی‌های خود آن را برجسته ساختند. این مطلب مؤلف جهانگشای خاقان نا خود آگاه پایه و اساس بررسی‌ها و تحلیل‌های آن‌ها قرار گرفت.

در رد این ادعای جهانگشای خاقان گذشته از موارد فوق، دلیل مهم‌تر دیگری وجود دارد که نباید آن را از نظر دور داشت و آن کتاب تحفه سامی از سام میرزا صفوی فرزند شاه اسماعیل است که در حوالی سال (۹۵۷ ه. ق) تألیف یافته است که تقریباً معاصر مؤلف جهانگشای خاقان است. با این تفاوت عمده و اساسی که مؤلف آن شاهزاده صفوی و فرزند شاه اسماعیل است و به حکم اهل البیت ادری بما فی البیت از هر کس دیگری در این میان آگاه‌تر است. لذا نوشته او در احوال شمس‌الدین گیلانی به دلیل اهمیت نقل می‌گردد. سام میرزا می‌نویسد: «قاضی شمس‌الدین معلم، که مولدش در لاهیجان گیلان است در محلی که صاحب قران مغفور در آنجا تشریف داشته‌اند از آنجا به ملازمت ایشان به عزم جهانگیری علم افراشته در ابتدای ظهور دولت این دودمان عظیم‌الشأن منصب صدارت ممالک محروسه تعلق بدیشان داشته، بعد از آنکه به اندک مدتی ترک آن کرده به حال خود می‌بودند و بعضی اوقات به تعلیم شاهزادگان سوای من اشتغال می‌نمودند و در ولا که سن شریفش از نود متجاوز است ترک علایق و عوایق (کذا) کرده، اوقات در طاعات و عبادات صرف می‌کند» (سام میرزا صفوی، بی‌تا: ۵۱). سپس یک بیت شعر از او نقل می‌کند. بدین سان سام میرزا، که شاید مفصل‌ترین شرح احوال وی را نوشته، از این که او معلم شاه اسماعیل باشد یادی نکرده است. چنانچه او معلم اسماعیل بود، دلیلی نداشت که سام میرزا به آن اشاره نکند. شاهزاده از او به عنوان شمس‌الدین معلم یاد می‌نماید و این لقب معلم برای آن بوده که او مواقعی به تعلیم بعضی از شاهزادگان اشتغال داشته است. سام میرزا با دقت صحبت می‌کند و خود را از تعلیمات او مستثنی می‌داند. دیگر این که او گاهی مواقع به این کار اشتغال داشته است. همین مطلب که او گاهی مواقع به تعلیم شاهزادگان اشتغال داشته باعث شد تا سام میرزا او را شمس‌الدین معلم خطاب کند، شاید مؤلف جهانگشای خاقان همین اشتغال به تعلیم پاره وقت شاهزادگان رادستاویزی ساخت تا او را معلم شاه اسماعیل نیز جلوه دهد. در واقع مؤلف جهانگشای خاقان برای آنکه اسماعیل از قافله تعلیم و تربیت

سنتی- مذهبی دور نماند این موضوع را بر ساخته است و قید قرعه هم به نام شمس‌الدین گیلانی اصابت کرد که زمینه‌هایی داشت.

در واقع نوشته سام میرزا در کنار سایر منابع متقدم (که ذکر آن‌ها رفت) می‌تواند با قطعیت، ادعای مؤلف جهانگشا را رد کند. مطالب سام میرزا را نمی‌توان نادیده انگاشت. به هر حال او به حکم موقعیت خانوادگی، او اطلاعات بیشتری از دیگران دارد. نکته مهم دیگر این که سام میرزا خود را از این که بسان سایر شاهزادگان، گاهی شاگرد شمس‌الدین بوده باشد، استثنا کرده است. اگر واقعاً او معلم پدرش نیز بود برای سام میرزا می‌توانست موضوع خوشایندی باشد که نزد کسی تلمذ کند که معلم پدرش نیز بوده است. این که خود را استثنا می‌نماید اهمیت دارد. به هر حال چنانچه او معلم اسماعیل بود، گمان نکنم سام میرزا لزومی می‌دید که خود را استثنا کند (سام میرزا، همان).

البته دلایل دیگری بر نفی ادعای مؤلف جهانگشای خاقان وجود دارد؛ از جمله: موقعیت متزلزل شمس‌الدین گیلانی و مدت بسیار کوتاه صدرات وی و شریک کردن دیگران با او و به تعبیر سام میرزا گوشه‌گیری ترک علایق او و این که در منابع تاریخ صفوی علی‌رغم عمر طولانی دیگر یادی از وی نمی‌شود، پس بدین دلایل که وی نمی‌توانسته است معلم اسماعیل باشد؛ چرا که شاگردان حرمت معلم خود را خاصه این که در دوران کودکی باشد، پاس می‌دارند. بخصوص آنکه در آن مقطع سنی، آن معلم می‌توانست بر ذهن اسماعیل تسلط زیادی داشته باشد، به ویژه این که معلم دیگر به جز او برایش در نظر نگرفته‌اند. اما همان‌گونه که آمد او حتی نتوانست بسان نجم رشتی (زرگر رشتی) موقعیت و جایگاهی بیابد. آن اندک صدرات او در یک و دو سال اول حاکمیت اسماعیل که در نبرد و زد و خورد گذشت نیز، چندان اهمیتی نمی‌توانست داشته باشد و هم این که اسماعیل، قاضی محمد کاشی را بدون هیچ سابقه‌آشنایی در مقام صدر با او شریک گردانید، همه بر این دلیل هستند که او نزد اسماعیل چندان محبوبیت و اهمیتی نداشته است. احتمال قریب به یقین مشارکت او با قاضی محمد کاشی در امر صدارت نیز چندان صحت و یا اصلتی ندارد، بلکه همان مشارکت حکم عزل او را داشته است؛ چرا که در حین سخن از قتل محمد کاشی و انتصاب صدر جدید هیچ از وی یادی نمی‌شود، که این حاکی از آن است که در واقع او

مدتها پیش معزول شده بود. این که رویمر با بر جسته نمودن اهمیت شمس‌الدین گیلانی ادعا کرده است که شمس‌الدین معلم اسماعیل، بر روح و روان شاگردش تأثیر بسیار زیادی داشته است (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۶۳). خلاف واقع و غیر قابل قبول است. رویمر برای تحلیل و ارزیابی شخصیت و بینش اسماعیل، به وجود ملموس و حضور قوی شمس‌الدین بس نیازمند بود و چون این شمس‌الدین (ولو این که به‌زعم او معلم اسماعیل است) با این وضعیت چندان جوابگوی تحلیل‌های او نیست؛ لذا ناگزیر به گریزی دیگر جهت پیوند و سوسه‌انگیز این شمس‌الدین با شمس‌الدین دیگر بر آمده، که خود حکایت عجیب و غریبی است (در ادامه به آن پرداخته خواهد شد). از طرفی مقامات اداری و به تعبیر بهتر تشکیلات اداری صفویان و بخصوص در اوایل کار و در دوره اسماعیل چندان اهمیتی نداشته است در آن آشفته بازار نوعی سیستم مشارکتی در کار بود که از ضعف ساختاری رنج می‌برد؛ چرا که حاکمیت قزلباشی اجازه اعمال قدرت از جانب مقامات و مراکز غیز قزلباشی را نمی‌داد. در آن اوضاع مقام‌های اداری و مذهبی، بیشتر مشارکتی و تشریفاتی بود. همان‌گونه که شمس‌الدین با محمد کاشی در صدارت شریک بود، در امر وزارت نیز محمود خان دیلمی قزوینی با زکریا کججی مشارکت داشت (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۰۰۰). از طرفی اکثر ایالات و شهرهای متصرفی بین سران قزلباش تقسیم شده بود و در واقع آن‌ها حاکم واقعی قلمرو تحت امر خود بودند؛ لذا در این میان برای مقام‌های غیر قزلباشی جایی وجود نداشت.

به هر حال، این وضعیت و موقعیت شمس‌الدین، حال و وضع معلمی نیست که بر روح و روان شاگردش تأثیر داشته باشد. با این موقعیت متزلزل و این که در کمال گمنامی ایام را گذراند حاکی از چنین شغل و منزلتی برای او نیست. چنانچه معلمی او برای اسماعیل اثبات شود باید گفت اسماعیل چه بد شاگردی بود که حرمت تنها معلم خود را نیز پاس نداشت.

از دانش و تحصیلات شمس‌الدین اطلاعات درخوری در دست نیست. مفصل‌ترین گزارش در این میان، همان نوشته سام میرزا صفوی است که نقل گردید (سام میرزا، بی‌تا: ۵۱). بر اساس نوشته سام میرزا، شمس‌الدین در حوالی سال (۸۶۷ هـ ق) در لاهیجان متولد شده است؛ چرا که سام میرزا در حوالی سال (۹۵۷ هـ ق) کتاب خود را می‌نوشته که شمس‌الدین در آن ایام بیش از نود سال سن داشته است. او ظاهراً سال‌های طولانی پس از



سال ۹۱۰ هـ ق کم و بیش در گوشه عزلت به سر برد. همچنین بر اساس بیتی که سام میرزا از او نقل کرده، حال و وضع خوشی نیز نداشته است. البته باید بس خوشحال باشد که در آن اوضاع آشفته عصر بسان دیگران جان خود را از دست نداده است و این شاید به دلیل دوری او از حاکمیت بود. احتمالاً شمس‌الدین صاحب اثر و یا تألیفی نیست و همچنین چندان پایه و مایه‌ای از دانش نداشته است؛ چرا که اگر غیر از این بود، باید سام میرزا با افتخار به نوعی خود را شاگرد او جا می‌زد، نه بصراحت خود را استثنا می‌نمود (سام میرزا، بی‌تا: ۵۱). گمنامی و عدم توجه منابع عصر صفوی و حتی تذکره احوال علما و مواردی این چنین حاکی از این است که چندان مرتبه‌ای در علم و دانش نداشته است. القابی مانند قاضی و مولانا نیز چندان با مسمما نبوده‌اند؛ چرا که همان منابع، نجم رشتی را امیر خطاب می‌کردند.

حال با این وضعیت در میان محققان عصر ما به دلیل تحلیل‌های عجیب و غریبی که در باره اوایل عصر صفوی و اسماعیل بر خود تحمیل و یا فرض کرده‌اند، ناگهان شمس‌الدین گیلانی چنان اهمیتی می‌یابد که خود پایه‌ای برای تحلیل بینش و شخصیت اسماعیل شد که خود مطلبی تعجب‌آور و البته خواندنی است. این موضوع محملی شد تا اسماعیل را به محیط شیعیانه گیلان بخصوص با اتکا به شمس‌الدین پیوند دهند و به دنبال آن به استنباطها و تحلیل‌های دست زنند. در این میان افراد زیادی ضمن پذیرش قطعی این‌که شمس‌الدین معلم اسماعیل بود، با برجسته‌سازی بر آن تأکید ورزیده‌اند. محققان و مورخان عصر ما چون غلام سرور (سرور، ۱۳۷۴: ۴۱)، هینتس (هینتس، ۱۳۶۲: ۱۲۴)، سیوری (سیوری، ۱۳۸۴: ۲۳۴)، رویمر (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۶۳؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۱۳۸۰)، پارسادوست (پارسا دوست، ۱۳۷۵: ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶) و ... تحلیل‌های خود را بر این پایه قرار داده‌اند و یا این را جدی انگاشته‌اند.

۳- شمس‌الدین لاهیجی (اسیری لاهیجی)

مهم‌تر این‌که موضوع شمس‌الدین به همین جا ختم نمی‌شود و با پایمردی محققانی قصه سری دراز یافته است. قضیه آن است که، محققانی گمان و تصور کرده‌اند که

شمس‌الدین گیلانی نخستین صدر صفویان، با همنام و هم‌ولایتی بلند آوازه‌اش یعنی شمس‌الدین لاهیجی متخلص به اسیری لاهیجی یک نفر هستند. هر چند این دو، اتفاقاً معاصر هم هستند که این خود حکایتی جالب و خارج از تحقیق تاریخی و چیزی در حد قصه‌پردازی است. برای محققانی که در صدد چهره‌پردازی از شخصیت شاه اسماعیل هستند این موضوع سخت و سوسه‌انگیز خواهد بود تا شمس‌الدین گیلانی گمنام را با شخصیت مشهوری چون شمس‌الدین لاهیجی شارح برجسته گلشن راز پیوند زنند و یکی فرض نمایند تا در آن صورت دست آن‌ها در باره هر گونه تحلیل در باره شاه اسماعیل و یا طریقتی چون طریقت نوربخشیه باز باشد؛ موضوعی که سخت مورد علاقه رویمر و مایل هروی است (در ادامه به آن پرداخته خواهد شد).

این شمس‌الدین لاهیجی (اسیری لاهیجی) مشهورتر از آن است که به معرفی نیاز داشته باشد و تنها به ذکر مختصری از احوال او در حد ارتباط با بحث بسنده خواهد شد تا تفاوت ماهوی احوال و آثار او با شمس‌الدین گیلانی روشن‌تر شود و به هیچ‌وجه غرض ما، بیان احوال، آثار و عقاید شمس‌الدین لاهیجی نیست.

شمس‌الدین لاهیجی، محمد بن یحیی بن علی گیلانی از اهالی لاهیجان و ظاهراً متولد حوالی سال ۸۳۳ بود و در زمان توقف سید محمد نوربخش در گیلان به مدت شانزده سال در محضر او گذراند و پس از فوت سید محمد نوربخش به قول سام میرزا از همان ایام جوانی به فارس و شیراز رفت (سام میرزا، بی‌تا: ۶۷) و خانقاه مشهور نوریه را در آنجا بنا گذاشت و طی مسافرت‌هایی حتی به یمن رفت. او در سال ۹۱۲ هـ ق در گذشت. وی دارای آثار متعدد منظوم و منثوری چون مثنوی اسرارالشهدود و مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز است. کتاب مفاتیح الاعجاز از کتب مشهور در باره اصول و مبانی عرفان و تصوف و یکی از بهترین شروح گلشن راز شبستری محسوب می‌شود و آن نشان از وسعت دانش نویسنده آن است (در باره احوال و آثار او نک: لاهیجی، شمس‌الدین، مفاتیح الاعجاز و مقدمه آن؛ سام میرزا صفوی، بی‌تا: ۶۷؛ معصوم علی‌شاه، ۱۳۸۲: ج ۳، ۱۲۹، ۱۳۱؛ شوشتری، ۱۳۷۷: ج ۲، ۱۵۰، ۱۵۶؛ صفا، ۱۳۷۲: ج ۴، ۵۲۹، ۵۳۱).

با این وصف، متأخرین و محققانی در صدد برآمده‌اند که این شمس‌الدین لاهیجی را به نحوی از انحا به صفویان پیوند دهند و بالاتر این که وی را با شمس‌الدین گیلانی صدر که به‌زعم آن‌ها معلم اسماعیل بود، یکی دانسته‌اند. از جمله این افراد قاضی نور الله شوشتری و از محققان مایل هروی و رویمر هستند که در ذیل مورد توجه قرار می‌گیرند.

۱- شاید قاضی نورالله شوشتری نخستین کسی بود که در صدد برآمد تا او را به نوعی به صفویان پیوند زند. هدف شوشتری روشن است. او این نکته را برای اثبات تشیع شمس‌الدین لاهیجی به کار گرفت. او می‌نویسد: «شاه اسمعیل صفوی در شیراز به زیارت شیخ لاهیجی رفت و چون او را سیاه پوش دید علت را از وی سؤال کرد. شیخ در جواب گفتند که در عزای امام حسین (ع) است. شاه اسماعیل گفت که: اکنون که ماه محرم نیست. جواب شیخ آن بود که عزای امام (ع) همیشگی و تا قیامت است (شوشتری، ۱۳۷۷: ج ۲، ۱۵۲-۱۵۳). این شاید تنها منبعی است که از این دیدار سخن گفته است و تا آنجا که دیده‌ام غیر از شوشتری کسی دیگر به آن اشاره نکرده است. شوشتری نیز سندی و یا منبعی برای ادعای خود بیان نمی‌کند و به عبارت «مشهورست» اکتفا می‌نماید. نویسندگان متأخر چون معصوم علیشاه و محققان امروزه به شوشتری استناد کرده‌اند، اما ظاهراً دلیل سیاهپوشی که شوشتری آورده، نمی‌تواند صحت داشته باشد و احتمالاً این به شعار این طریقت و یا طرز تفکر لاهیجی باز می‌گردد. لاهیجی خود در باره نور سیاه واهمیت آن تحت عنوان «تمثل نور تجلی حق به رنگ سیاه» می‌نویسد: «چون سالک راه اله به سیر الی الله، از مراتب انوار تجلیات اسماء و صفات عبور نمود و مستعد قبولی تجلی ذاتی حق گشت، آن نور تجلی به رنگ سیاه تمثل می‌گردد و...» (لاهیجی، ۱۳۷۱: ۸۳). این نقل قول و موارد دیگری که شیخ به آن پرداخته حداقل حاکی از آن است که ادعای شوشتری نمی‌تواند درست باشد. صرف‌نظر از صحت و سقم ادعای شوشتری، شاید بیان او موجب شد تا محققانی همین شمس‌الدین لاهیجی نوربخشی را همان شمس‌الدین گیلانی بخوانند. گمنامی شمس‌الدین گیلانی از یک سو، بلند آوازی شمس‌الدین لاهیجی، از دگر سو کم و بیش موجبات این وسوسه را فراهم ساخته است.

۲- از جمله محققان، مایل هروی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی در ذیل ماده «اسیری

لاهیجی» این دو نفر یعنی شمس‌الدین گیلانی (صدر) و شمس‌الدین لاهیجی نوربخشی را یکی خوانده و با استناد به همان نوشته شوشتری، از پیوند تنگاتنگ اسماعیل با شمس‌الدین لاهیجی یاد کرده و او این اسیری لاهیجی را همان معلم اسماعیل قلمداد نموده است. مایل هروی می‌نویسد: «با قدرت یافتن صفویه (۹۰۷ ه. ق) بی‌تردید راه و روش عرفانی اسیری مقبول‌تر و عام‌تر شده است، خاصه این‌که او با شاه اسماعیل اول رابطه نزدیکی داشته و چنان‌که گفته‌اند، شاه اسماعیل در ۹۰۰ ه. ق در لاهیجان نزد او قرائت قرآن را فرا گرفته (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۲۰). اگر این نکته درست باشد می‌توان گفت اسیری پیش از جلوس شاه اسماعیل (۹۰۷ ه. ق) با صفویان رابطه داشته و در ۹۰۰ ه. ق از شیراز به زادگاه خود سفر کرده و با شاه اسماعیل در آنجا آشنایی و ارتباط حاصل کرده است و به هرحال ارتباط اسیری با شاه اسماعیل صفوی ارتباطی صمیمی و نزدیک بوده است» (مایل هروی، ۱۳۷۸: ج ۸، ۷۳۱). اما جالب آنکه هروی برای آنکه صحبتش در ست در آید یک رنج مسافرت آن هم، در سال ۹۰۰ ه. ق. برای شمس‌الدین لاهیجی می‌افزاید تا همه چیز درست از آب در آید. اما معلوم نیست چه ضرورت و توجیهی وجود دارد که اسیری لاهیجی که در آن ایام به عنوان شیخی کهنه کار که قریب به هفتاد سال سن داشته در صدد ارتباط با پسر بچه‌ای شش ساله‌ای به نام اسماعیل برآید. همچنین هروی متوجه این نبوده که اگر شمس‌الدین لاهیجی در شیراز همان معلم اسماعیل در گیلان بوده است، پس باید این دو، آشنای قدیمی باشند، لذا سؤال اسماعیل در باره سیا هپوشی وی، که با استناد به گفته شوشتری آورده است، بی‌معنا خواهد بود و نشان از ناآشنایی این دو با هم دارد. از طرفی سال در گذشت شمس‌الدین لاهیجی سال ۹۱۲ ه. ق. است، در حالی که سام میرزا، که در سال ۹۵۷ کتاب خود را می‌نوشت، شمس‌الدین گیلانی در قید حیات بوده است (سام میرزا، بی‌تا: ۵۱). شاید توضیحی بیش از این در این باره ضرورتی نداشته باشد. ای کاش هروی منصب صدر را هم به ریش اسیری لاهیجی می‌بست تا همه چیز جور در می‌آمد. اما با توجه به این همه اختلاف و اشکالات از جمله حدود ۴۰ سال فاصله زمانی میان مرگ اسیری لاهیجی و حیات شمس‌الدین صدر، طرح این موضوع به آن صورت ناموجه و به دور از اندکی تحقیق است. با توجه به آنچه گذشت نوشته هروی قصه‌پردازی بیش نیست.



به هرحال اشاره مؤلف جهانگشای خاقان وشوشتی خود به نوعی پیوند این دو را در نگاه مورخان جدید امری جدی و تا حدی سهل کرده است. اگر دقت شود متوجه خواهیم شد که هروی به روملو استناد می‌کند که مأخوذ از نوشته جهانگشای خاقان است و سپس آن را با گفته قاضی شوشتی ممزوج و تکمیل می‌کند.

۳- از محققان، رویمر نیز، این دو نفر یعنی شمس‌الدین گیلانی (صدر) و شمس‌الدین لاهیجی (نوربخشی) را یکی پنداشته است. رویمر درصدد بود تا اقدامات و شخصیت و بینش مذهبی اسماعیل را در قالب ساخته ذهنی خود تحلیل و ارزیابی کند و به تعبیر خود به دنبال حل معما و یا معضل افکار و اعتقادات اسماعیل (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۶۱؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۱۴) بود. اما چون نتوانست قالبی به دست دهد و معما راحل کند به پراکندگی‌گویی و کلی‌گویی پرداخت و سخت به تلاش افتاد تا این دو نفر را یکی شمارد. او بر نقش شمس‌الدین گیلانی به عنوان معلم اسماعیل تأکید بسیار می‌ورزد و از تأثیر عمیق او بر روح و روان شاگردش اسماعیل سخن می‌گوید (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۶۳؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۱۵).

رویمر در ادامه این شمس‌الدین گیلانی را همان شمس‌الدین لاهیجی یعنی همان شاگرد محمد نوربخش و همکلاسی محمد بن فلاح مشعشی که هر دو را از شاگردان احمد بن فهد حلی بوده‌اند، دانست (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۶۳؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۱۵). در واقع رویمر برای تحلیل و تبیین اعتقادات اسماعیل و پیوند زدن آن به محیط گیلان و دور کردن او از محیط آناتولی برای بیان موفقیت او در تسلط بر ایران به طرح چنین ادعاهایی شدیداً نیازمند بود. هر چند رویمر با اندک احتیاطی با شرط «اگر» سخن می‌گوید اما پیداست که آن همه با صغری و کبری چیدن و اشاره به نام استاد و همکلاسی و همچنین با تصریح به این‌که همان مرید نوربخش است، هدف و مرادش جز یکی پنداشتن این دو نیست و به طور جد آن را پیگیری کرده است.

یکی پنداشتن این دو، در تحلیل دیگری نیز بسیار به کار می‌آید و آن سیر تغییر و تحول در درون طریقت نوربخشیه و همچنین سابقه و قدمت ارتباط آن‌ها با صفویان است که در نوشته مایل هروی انعکاس یافته است. به هرحال آنچه که باعث شد که به سهولت، عده‌ای

این دو را یکی فرض کنند، گذشته از نیازهای تحلیلی در باره اسماعیل، گمنامی شمس‌الدین گیلانی (صدر) و برعکس شهرت و آوازه شمس‌الدین لاهیجی و وسوسه تحلیل‌های عجیب و غریب و شاید خوشباوری در امر تحقیق بود. جالب است که رویمر و مایل هرروی هر کدام جداگانه و از منظر بحث خود، به این نتیجه واحد و یکسان رسیده‌اند، بدون آنکه نوشته همدیگر را دیده باشند و چه بسا کسانی دیگر نیز به این نتیجه رسیده باشند.

نتیجه

برای اولین بار مؤلف کتاب داستانی جهانگشای خاقان به طرح این موضوع پرداخت که شمس‌الدین گیلانی معلم شاه اسماعیل صفوی در ایام اختفا در لاهیجان بوده است. در حالی که منابع متقدم و نخستین صفوی و همچنین منابع مستقل دیگر، آن را بیان نداشته‌اند که به احتمال قریب به یقین این گزارش ساخته و پرداخته مؤلف جهانگشای خاقان بوده است و این مطلب صحت ندارد؛ چرا که قراین دیگر نیز آن ادعا را تأیید نمی‌کنند. اما همین مطلب توسط مورخان متأخر و حتی محققان امروز، که درصدد چهره‌آرایی شاه اسماعیل بوده‌اند، خوشایند و وسوسه کننده بود تا جایی که نه تنها آن را پذیرفتند بلکه بعضی از آن‌ها با تحلیل‌های خاص، خود شمس‌الدین گیلانی را با شمس‌الدین لاهیجی نوربخشی (متوفای ۹۱۲ هـ ق) پیوند زدند. بدین‌سان موضوع مبهم و جعل‌گونه معلمی شمس‌الدین گیلانی نه تنها قطعی تلقی گردید بلکه طی فرایندی، آن را حتی با شمس‌الدین لاهیجی نوربخشی یکی پنداشته‌اند که بس عجیب است.

منابع

- اسکندر بیگ، (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۱، دنیای کتاب، تهران.
- امیر محمود خواند میر، (۱۳۷۰)، *ذیل حبیب‌السیر*، بتصحیح محمد علی جراحی، نشر گستره، تهران.
- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم، (۱۳۸۳)، *فتوحات شاه‌ی*، بکوشش دکتر نصیری، ج ۴، انتشارات آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- بوداق منشی، (۱۳۷۸)، *جواهر الاخبار*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد، میراث نشر مکتوب، تهران.
- پارسادوست، منوچهر، (۱۳۷۵)، *شاه اسماعیل اول*، سهامی انتشار، بی‌جا.
- جنابادی میرزا بیگ، (۱۳۷۸)، *روضه الصفویه*، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، موقوفات افشار، تهران.
- جهانگشای خاقان، (۱۳۶۴)، *مقدمه دکتر الله دتا مضطر*، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- خواندمیر، (۱۳۶۲)، *حبیب‌السیر*، زیر نظر دکتر سیاقی، ج ۴، کتابفروشی خیام، تهران.
- خورشاه حسینی، (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، به تصحیح محمد رضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- روملو، حسن بیگ، (۱۳۸۴)، *احسن‌التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۲، انتشارات اساطیر، تهران.
- رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۵)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، انتشارات دانشگاه تهران.
- _____، (۱۳۸۰)، «برآمدن صفویان» *تاریخ ایران دوره صفوی-کمبریج*، ترجمه آژند، انتشارات جامی، تهران.
- سام میرزا صفوی، (بی‌تا)، *تحفه سامی*، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی، کتاب فروشی

فروغی جا.

- سرور، غلام، (۱۳۷۴)، *تاریخ شاه اسماعیل*، ترجمه آرام غفاری، تهران، نشر مرکز دانشگاهی.
- سیوری، راجر، (۱۳۸۴)، «*تشکیلات اداری صفوی*» *تاریخ صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات سنایی، تهران.
- شوشتری، قاضی نورالله، (۱۳۷۷)، *مجالس المؤمنین*، ج ۲، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، انتشارات فردوس، تهران.
- عبدی بیگ شیرازی، (۱۳۶۹)، *تکمله الاخبار*، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، (۱۳۴۳)، *تاریخ جهان آرا*، کتابفروشی حافظ، تهران.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، (۱۳۶۳)، *لب التواریخ*، دنیای کتاب، تهران.
- قمی، قاضی احمد، (۱۳۵۹)، *خلاصه التواریخ*، تصحیح دکتر احسان اشراقی، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۱)، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا زرگر و عفت کرباسی، انتشارات زوار، تهران.
- لاهیجی، علی بن شمس‌الدین، (۱۳۵۲)، *تاریخ خانی*، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- مایل هروی، جعفر، (۱۳۷۸)، «*سیری لاهیجی*»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمد کاظم بجنوردی، ج ۸، مرکز انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- معصوم علیشاه، محمد معصوم، (۱۳۸۲)، *طرائق الحقایق*، بکوشش محمد جعفر محبوب، ج ۳، انتشارات سنایی تهران.
- هینتس، والتر، (۱۳۶۲)، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، انتشارات خوارزمی، تهران.